

"کمونیسم" ملی، یک بررسی موردی

مروری بر نوشته‌های رفیق عبدالله مهتدی در مورد

رویدادهای اخیر خاورمیانه و کردستان

کوروش مدرسی

اگر نشان دادن اختلاف ما با مواضع رفیق عبدالله مهتدی در دو قطعه‌نامه پیشنهادی رفیق به دفتر سیاسی و مقاله کارگر امروز ایشان محتاج بکارگیری پنس و نیشتر بود. اگر حتی بکارگیری این ابزارها رفیق محمد شافعی را قانع نکرده و وی را ناچار به "اعتراض" به نوشته منصور حکمت کرد و بالاخره اگر این کار رفیق عبدالله را ناچار از رو کردن نه تنها "اشتباهات سیاسی جدی و وخیم" دفتر سیاسی بلکه انگیزه‌های ناسالم "تصفیه خرده حسابهای تشکیلاتی" و "تهدید به اخراج اعضا"، کرده است، حتی تیتتر نوشته رفیق عبدالله "تخطئه انقلاب تحت عنوان مرزبندی با ناسیونالیسم" در پاسخ به نوشته منصور حکمت تحت عنوان "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق"، هرکس را باید متوجه کند که آنچه در این میان مطرح است نه حل و فصل "خرده اختلافات تشکیلاتی" بلکه طرح "عمده اختلافات سیاسی" است. تخطئه یک انقلاب از جانب منصور حکمت و دفتر سیاسی، به زعم رفیق مهتدی، و اتخاذ موضع ناسیونالیستی در قبال رویدادهای کردستان عراق از جانب رفیق مهتدی، از نظر ما، خود به اندازه کافی گویای ابعاد اختلاف هست. اختلافی که حکمت خود را مطابق "توافقات" سابقا موجود در حزب کمونیست میبایست از حرکت‌ها و افق‌های اجتماعی بگیرد و نه از سوء نیت این و آن. اینکه چرا تئوری "توطئه علیه من" و بعد انکشاف این تئوری به "تهدید تشکیلاتی اعضا به اخراج" و ضرورت "تعیین تکلیف با ک.ر. کومه‌له" از جانب دفتر سیاسی و ابراز خوشوقتی از پیش نرفتن مصوبات و سیاستهای تشکیلاتی در این میان سر بر میآورد موضوعی است که حکمت خود را از جای دیگری میگیرد که بعدا به آن خواهیم پرداخت. اما فعلا بگذارید به موضوعات اصلی مورد اختلاف بپردازیم.

حقیقت این است پاسخ به سؤالاتی که رفیق عبدالله در نوشته آخر خود مطرح میکند همانقدر برای سنت فکری ما نامربوط است که بخواهیم به سؤالات مکرر "سربداران" در مورد تضاد عمده جهان، تضاد اساسی آن، جنبه عمده تضاد عمده، تضادهای درون خلق و... پاسخ گوئیم. مشکل این است که ظاهرا رفیق عبدالله طی سالیان اخیر متوجه نشده که ما با چنین مفاهیمی چیزی را توضیح نمیدهیم که امروز بخواهیم سؤالات و پروپلماتیک‌های او را جواب دهیم. همین امر خود حاکی از این است که اختلاف ما با رفیق عبدالله و دیدگاهی که ارائه میدهد نه تنها یک اختلاف تاکتیکی (که در جای خود مهم است) و نه صرفا اختلاف بر سر ناسیونالیسم بلکه مهمتر از همه اختلافی بر سر کمونیسم و سوسیالیسم بوده و هست. میگویم بوده چون

سابقه و اساس این اختلاف به قبل از بحثهای اخیر رفیق عبدالله بر میگردد و این نه به اختلاف با رفیق عبدالله بلکه به اختلاف ما با تعداد بیشتری، اکثریتی، از اعضا و کادرهای حزب کمونیست و از آن فراتر با نوعی از کمونیسم بر میگردد. این اختلافی است که مجموعه مباحثات کمونیسم کارگری و بویژه نوشته منصور حکمت تحت عنوان "تفاوتهای ما" تلاشی برای روشن کردن آن بوده است.

"تفاوتهای ما" نوشته‌ای بود که همراه "جمع‌بندی از مباحثات اخیر در تشکیلات کردستان" به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی ارائه گردید. متأسفانه بدلائل گوناگون، از جمله تحرک بیسابقه عقب ماندگی و احساسات ناسیونالیستی در بخشی از تشکیلات کردستان حزب، کمونیسم کارگری در اذهان اکثریت موافقین ما به بخشی از آنچه که در "جمع‌بندی از مباحثات..." آمده محدود شد. بیان این مطلب در همان جمع‌بندی که: "شاید مایه تعجب خیلی از رفقا بشود اگر بگوئیم رویدادهای تشکیلات کردستان بر اصل بحث کمونیسم کارگری در حزب و بیرون آن و بر سیر پیشروی آن تاثیر منفی داشته است"، به اندازه کافی جدی گرفته نشد و بعنوان افاضات خود بزرگ بینانه یا تلاشی برای تبدیل کمونیسم کارگری و قانونی که حول آن تشکیل شده بود به فرقه دراویش مورد بی‌اعتنائی قرارگرفت و یا با هلهله عرفانی روبرو شد. اما واقعیت چه آنروز و چه امروز تغییری نکرده است. واقعیت این بود و هست که کمونیسم کارگری نه تلاشی برای تفکیک خود از ناسیونالیسم، اخلاقیات عقب مانده سیاسی و تشکیلاتی، ارزیابی از پراتیک این یا آن فرد و تشکیلات، بلکه حرکتی برای کندن مارکسیسم و کمونیسم از ادامه رادیکالیزاسیون انقلابیگری غیر کارگری، رفرمیسم خلقی و لاجرم سوسیالیسم اخلاقی و عرفانی، و گذاشتن آن بر پایه سنت اعتراض کارگری است.

در مباحثات دوره گذشته در تشکیلات کردستان هرچند بخشی از جریان مورد انتقاد، که نام نه چندان دقیق سانتر بر آن گذاشته شده بود، در آن "مقطع بحرانی" به راست چرخید، بخش دیگری، همراه با انواع چپ‌های دیگر، با مقاومت در مقابل این چرخش عملاً نه تنها از زیر نقد خارج شد بلکه در صف واحد چپ قرار گرفت. متأسفانه تلاش ما، که در نوشته‌های بیرونی و داخلی منعکس است، برای نشان دادن اینکه کمونیسم کارگری تنها یکی از رگه‌های درون این چپ است، زیاد موفقیت‌آمیز از کار در نیامد. این امر البته با توجه به معطوف گردیدن بحثها به سیاستهای تشکیلاتی و معضلات از قبل انبار شده در کردستان، منفعت مخالفین در نسبت دادن حتی هرآنچه که بصراحت از جانب ما مورد مخالفت قرار گرفته بود به ما و جریان ما، و از همه مهمتر درک موافقین ما از مباحثی که در قالب کمونیسم کارگری مطرح شده و جدالی که در جریان است، شاید نمیبایست دور از انتظار باشد. می‌خواهم بگویم که جدال امروز با رفیق عبدالله و موافقین نظراتش رعد و برق در آسمان بی‌ابر نیست. این ادامه جدالی است که از قبل در جریان بوده و اگر برای کسی که قلباً خود را موافق بحثهای کمونیسم کارگری میدانسته (حتی خود رفیق عبدالله)، بالا گرفتن این جدال "ناگهانی" و "مشکوک" بنظر آید اینرا تنها میتوان به بی‌توجهی آنها به مضمون این بحثها و دلخوش کردن سنتی به "مواضع ما" تعبیر کرد. این امر نشان میدهد که واقعا مباحثات گذشته در تشکیلات کردستان چقدر به روشن کردن اختلافات ما زیان رسانده است.

شرکت در این بحث هم امروز اگر اهمیتی داشته باشد نه تنها در روشن کردن مرز ما با ناسیونالیسم، بلکه تاکیدی مجدد بر تفاوتهای ما است. ایکاش رفیق عبدالله مباحث خود در باب انقلابات اصیل و توده‌ای، وظایف کلاسیک کمونیستها در قبال آن، مبنای تاکتیکی نوک تیز حمله، عمده و غیر عمده کردنها، رابطه تئوری و پراتیک، جنبش شورائی، قیام و... را نه در قالب این مواضع که بگمان من خود هم در آن احساس راحتی نمیکند، بلکه در مقابل بحثهای قدیمتر کمونیسم کارگری در همین باره نظیر بحثهای کنگره دوم حزب، مباحث کنگره ششم کومه‌له، بحثهای مربوط به نقد تجربه شوروی و بالاخره "تفاوتهای ما" میکرد. اما چه میشود کرد، لابد از تاریخ نمیشود جلو زد. سنت سکوت مجاهدت‌آمیز ریشه‌دار در حزب ما باید هزینه خود را به هر دو طرف بحث تحمیل کند.

در هر صورت، با توجه به نکات فوق بحث من در این نوشته اساساً حول این اختلاف اساسی دور میزند. نقد موضع ناسیونالیستی در این رویدادها، که به آنهم خواهم پرداخت، با همه اهمیتش نمیتواند اساس اختلاف ما را روشن کند. اما نه در توان من و نه در حوصله خواننده است و نه این چهارچوب قالب مناسبی که مجدداً کل مباحث برای متمایز کردن کمونیسم کارگری از سایر کمونیسم های رایج، شده را تکرار کنم. از این رو بطور فشرده موضوع را بررسی خواهم کرد. اگر خواننده تکرار نکات و مسائلی را در این نوشته میابد که بارها و بارها گفته شده و نوشته شده، اقتضای سیستمی است که طرف مقابل ارائه میدهد و من چاره‌ای جز خواهش حوصله از وی را ندارم.

۱ - کمونیستهای کدام جنبش؟

گفته‌ایم و نوشته‌ایم که انتقاد از زاویه اصول یک مکتب نمیتواند بطور واقعی آنچه که بر سر کمونیسم در جهان امروز آمده است را توضیح دهد. به این معنی انتقاد ضد رویزیونیستی و ضد پوپولیستی مارکسیسم انقلابی نه تنها ناکافی است، بلکه با ندیدن حرکت‌ها و گرایش‌های ابژکتیو اجتماعی و شیفت نکردن به موقعیت اعتراض کارگری در واقع نمیتواند پایش را از موقعیت اجتماعی خود بکند. انتقاد تئوریک و نقد مکتبی از کمونیسم موجود اگر از نقد حرکت و جنبش اجتماعی که این کمونیسم تلاش دارد خود را در راس آن قرار دهد شروع نکند، مطلقاً ناکافی خواهد بود. نقد مائوئیسم بدون نقد جنبش ملی در چین و آرمانهایش گویا نیست.

اعلام تعلق به مارکسیسم، کمونیسم و سوسیالیسم طی بخش اعظم قرن بیست شاهد شیفت اجتماعی عظیمی بوده است. سوسیالیسم از آرمان اجتماعی پرولتاریا به پرچم اعتراض و مبارزه جنبشهای دیگر اجتماعی از جنبش فمینیستی گرفته تا جنبش دانشجویان و تحصیلکردگان و بویژه جنبش‌های ناسیونالیستی تبدیل گردید. از این بحث آنچه که در اینجا اهمیت دارد تعقیب یک شاخه از این حرکت یعنی جنبشهای ملی و ناسیونالیستی است.

مارکسیسم تحت تاثیر انقلاب شوروی، عروج جنبشهای ملی علیه سلطه امپریالیسم و تحولات داخلی شوروی در دهه بیست، در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به پرچم جنبشهای ملی تبدیل میشود. جناح رادیکال جنبش ناسیونالیستی که خواهان اعتلای میهن خود و کم کردن از رنج، محنت و مصیبت توده‌های مردم است، به مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی که قاطع‌ترین مبارزه را با امپریالیسم و اشغالگر می‌کند، چنگ می‌اندازد. جنبش ملی و ناسیونالیستی ناسیونالیستهای مارکسیست، مارکسیستهای اسلامی و مسیحی و... را بیرون میدهد.

اما مارکسیسم و سوسیالیسمی که نقطه عزیمتش طبقه کارگر است، و اساساً خود بعنوان یکی از گرایشهای این طبقه در مبارزه علیه سرمایه‌داری دنیا آمده، را نمیتوان با همان هیات به پرچم حرکت اجتماعی دیگری که نه تنها نقد خاصی به نظام تولیدی سرمایه ندارد بلکه خود در چهارچوب همان نظام و برای شکوفائی آن، بشیوه‌ای دیگر، در جریان است، تبدیل کرد. این شیفت اجتماعی ناگزیر شیفت مفاهیم و پروبلماتیک‌های تئوریک را با خود به‌مراه می‌آورد. کمونیسم نقطه عزیمتش طبقه کارگر در تمایز با همه اقشار و طبقات دیگر است. "کمونیسم" ناسیونالیستی نقطه عزیمتش "ناسیونش" است. بنابراین جنبش مردم، جنبش خلق، جای جنبش کارگری را میگیرد و بعنوان یک هستی یا موجودیت قائم بذات بجای طبقه کارگر مینشیند. مبنای توضیح حرکات اجتماعی، مبنای نقد، مبنای اتخاذ تاکتیک، همه و همه به حول این مردم منتقل میشود. طبقه کارگر

بخشی از این مردم است و البته بخش "تا به آخر انقلابی" آن. بقیه در این امر همگانی بینابینی هستند. این امر مابازاء وسیعی در مفاهیم کلاسیک سوسیالیستی-کارگری را ایجاد مینماید. که به چندتای آنها در اینجا میشود اشاره کرد.

خود سوسیالیسم در این میان "ملی" اعلام میشود. سوسیالیسم از آرمان جنبش کارگری و تئوری انقلاب کارگران به آرمان جنبش مردم، و البته "بخش پیگیر" آن، و تئوری انقلاب مردم تبدیل میشود. ضرورت سوسیالیسم برای این "کمونیسم" از ضرورت رادیکالیزه کردن و تعمیق جنبش مردم بدست میآید. استثمار و بیحقوقی کارگر در این میان جایش را به ظلم، بیداد، کشتار و غیره میدهد.

انقلاب کارگری جای خود را به انقلاب توده‌ای میدهد. خود انقلاب به یک پدیده‌ی قائم بذات تبدیل میشود. انقلابیگری فارغ از مضمون طبقاتی معنی‌دار میشود و انقلاب و مبارزه بطور کلی صفات تفضیلی میشوند. یا عصیان تحریک شده داریم یا انقلاب توده‌ها "مبارزه" و "مبارز" بطور کلی قدوسیت پیدا میکند، لقب مبارز و میلیتانت القاب تمجید آمیز میشوند و...

وقتی رفیق عبدالله مینویسد "اختلاف بر سر ارزیابی از تحولات کردستان عراق بدنال تمام شدن جنگ خلیج و شیوه برخورد ما نسبت به آن است. بر سر اینست که رویدادهای کردستان عراق، خیزش توده‌ای در آنجا، چه بود و چگونه ارزیابی میشود؟ آیا این یک انقلاب بود؟ یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست، برعکس باید ماهیت آن از طرف کمونیستها افشا شود؟" در واقع مبانی شیفت یافته فکری این کمونیسم ملی بعنوان میدانی که در آن باید مصاف داد را عرضه میکند. پاسخ هم قاعدتا باید در همین چهارچوب داده شود. "من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دوره اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم که علیه دیکتاتوری و ستم و بیحقوقی، علیه شکنجه و اعدام و کوچ اجباری و بمباران شیمیائی صورت گرفته. من پشتیبانی کردن از این جنبش توده‌ای و قیام و از آمال بر حق و عادلانه مردم را وظیفه حتمی کمونیستها، صرفنظر از ملیت و کشور و محل زندگی، تصور میکنم..."

این سیستم فکری اگر نه در مقابل نقد مارکسیستی بلکه در مقابل واقعیات حی و حاضر جهان خارج مرده است. رفیق عبدالله اگر نه بعنوان یک کمونیست بلکه بعنوان یک انسان ابژکتیو محدوده دنیایش را از کردستان و رنج و محنت مردم کردستان فراتر میبرد متوجه میشد که همه حرکات توده‌ای در تاریخ را توده‌ها انجام داده‌اند. توده‌ها لابد تحت فشار، سرکوب، بیحقوقی، کوچ اجباری و غیره قرار دارند اما این هنوز چیزی را درباره حرکت توده‌ای نشان نمیدهد. یهودیان هم علیه کشتار، تحقیر و سرکوب تاریخی که هنوز یک دهمش برسر کردها نیامده جنبشی توده‌ای براه انداختند که صهیونیسم نام گرفت. جنبش‌های اصیل توده‌ای اسلامی در کشورهای مسلمان نشین، جنبش سیکها، جنبش لیتوانی، جنبش صربستان و کروواتستان و اسلاوینیا، تامیلها، افغانها، یونیتا، و... همه و همه دارای این خصوصیات هستند که رفیق مهتدی برای جنبش کردستان بر میشمارد. کمونیسم رفیق عبدالله نمیتواند متوجه شود که "توده‌ها" علی‌العموم قدوسیته ندارند، ابراز نفرت از ستم بر مردم نمیتواند اتوماتیک به حمایت از هر حرکتی که این مردم علیه ستم میکنند منجر شود. نمیتواند بفهمد که از نظر کارگر مهم این است که عامل این ستم چگونه معرفی میشود، قرار است بجای ستمکار فعلی چه کسی جایگزین شود، چه سیستم اجتماعی قرار است مستقر شود در این میان چه گیر کارگر میآید.

واقعیت این است که توده مردم وقتی به حرکت در میآیند تبیینی "خود بخودی" از چیزی که برسرشان میآید و چیزی که باید جایگزین آن شود دارند. اگر کارگر و کارگر کمونیست قرار است چیزی را در این میان ارزیابی

کند این تبیین است و نه محق بودن مبارزه علیه ستم و بعد ادامه این حق به آرمان و از آنجا به نفس قیام یا یک مبارزه معین. اما "توده‌های اصیل"، با عرض معذرت از رفیق عبدالله، بسیاری از اوقات با افق و آرمانهای ارتجاعی به جنگ ظلم و ستم و سرکوب خود میروند. افق اجتماعی "خودبخودی" توده‌ها افق جریانات گرایشهای اجتماعی موجود در جامعه است. گرایشها و جریانات اجتماعی‌ای که خود مادر احزاب هستند. در سیستم کمونیسم ملی شده، احزاب را به‌رحال میشود از هم تفکیک کرد، (کمونیستهای این نوع هم احزاب خود را درست میکنند)، اما جنبشها را نه. تفاوت نقش کمونیستها و مثلاً ناسیونالیستها در یک حرکت نه در تمایز جنبشهای مختلف و لاجرم افق و برنامه متمایز بلکه در فیزیک احزاب و اینکه پیشمرگ کجا بود یا نبود نشان داده میشود. وقتی رفیق عبدالله مینویسد: "میگویم و مینویسم که قیام حتی قبل از ورود و دخالت نیروی پیشمرگ سازمانهای سیاسی سنتی کردستان در گرفت"، دارد نمونه مجسم این سیستم فکری را مینویسد و میگوید.

کسی که نتواند فیزیک احزاب را از این گرایشات متمایز کند گرچه بلحاظ تئوریک بی‌بضاعتی خود را نشان میدهد، بلحاظ سیاسی با مجیز "توده‌ها" را گفتن در واقع مجیز افق اجتماعی این توده‌ها را میگوید و نشان میدهد که خود مرزی با این افق ندارد، جزئی از این حرکت و این افق است. با حداکثر این امتیاز که عنصر مبارزتر آنست. رفیق عبدالله وقتی در اعتراض به ما اعلام میکند که ناسیونالیستها در این حرکت نقشی نداشتند و گویا از کوه پائین نیامده بودند، دارد درک خود از ناسیونالیسم و ناسیونالیستها را نشان میدهد و نشان میدهد که برایش جدال با ناسیونالیسم حداکثر مبارزه با احزاب است نه مبارزه با یک افق و یک گرایش اجتماعی. این انعکاس مبارزه "کمونیسم" ملی با ناسیونالیسم است. بستر یکی است تمایز در تعلق به این یا آن حزب است.

بورژوازی معیارها، اخلاق، سنن و فرهنگ خود را معیارها، اخلاق، سنن، و فرهنگ جامعه اعلام میکند. مبارزه در چهارچوب جامعه بورژوازی چیزی جز مبارزه در چهارچوب این نرمها نیست. لاجرم مبارزه احزاب به مبارزه میان سازمانهای حزبی تبدیل میشود نه مبارزه بر سر افق‌ها و گرایشهای اجتماعی مختلف. "کمونیستها" و "کمونیسم" ملی شده نیز وارد همین عرصه میشود. حداکثر انقلابیگری برایش ضدیت با رژیم و آوردن "حکومت مردم" در همان محدوده نرم‌های "مردم" با جرح و تعدیل‌هایی است. سرنگونی رژیم روی کار آمدن اپوزیسیونی که مبارز این راه است، البته بانایبگیری‌های خودش، دست آوردی برای مبارزه این "مردم" است. و به آن میپیوندد.

کمونیستهای جنبش کارگری بعکس اینها بورژوازی برایشان بورژوازی است هیچ تعلق خاطری به رفتن یکی و آمدن دیگری ندارند. آنچه در این میان شاخص است تقویت موقعیت طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی است. کمونیسم کارگری اگر قیام میکند نه برای تحویل حکومت به "حاکمان آینده" بورژوا بلکه برای نگاهداری آن توسط خودش است و از این رو سرباز بی‌جیره و مواجب بورژوازی از کار در نمیآید. و با روضه‌خوانی بر محنت و مرارت مردم و موکول کردن حل تضادهای درون خلق با شیفت نک تیز حمله در آینده تحریک نمیشود. کمونیسم کارگری سوسیالیسمش را از پاسخ به وضعیت طبقه کارگر و نه در پروسه رادیکالیزاسیون جستجو برای راههای رفع محنت مردم میگیرد. درست بهمین دلیل این کمونیسم انترناسیونالیست است. وقتی بورژوا بورژوا باشد کارگر هم کارگر است. هر جا که باشد.

رفیق عبدالله در این ماجرا نشان داد که با شروع تعقل سیاسی و پروبلماتیک نظریش از "انقلاب مردم"، انقلابی که کاری جز به قدرت نزدیک کردن ناسیونالیستها نکرد و نمیتوانست بکند، "کمونیسمش" چیزی جز "کمونیسم" جنبش ملی آنها جنبش ملی مردم کرد نیست. مبنای تمام تحریک عاطفی و سیاسی رنج مردم کردستان است و سوسیالیسمش هم چیزی نیست جز آنچه بگمان او راه حل قطعی و پیگیر این محنت. و این

همانگونه که اشاره کردم یکی از انواع "کمونیسمی" است که کمونیسم کارگری خواسته است تمایز خود را با آن نشان دهد.

۲- "کمونیست‌های" ملی و رویدادهای خلیج

یکی از خاصیت‌های "کمونیسم" ملی، و اصولاً کمونیسم‌های رایج این است که در دوره‌های متعارف و آرام که کشمکش سیاسی و یا مبارزاتی حادی بخصوص برای ملت در میان نیست "ملاحظات" خود را بعنوان عنصر "عقل" و "تدبیر" در مبارزات کارگران وارد میکنند و در مجموع نفعی در متمایز کردن خود از گرایش کمونیستی درون کارگران ندارد. اما "تند پیچ‌ها" یعنی شرایطی که دیگر متعارف نیست و کارگر با خواستها و مطالبات خود مستقیماً در مقابل منفعت ملت، بخوان بورژوازی، قرار میگیرد، دیگر مساله متفاوت میشود. اینجا دیگر "ملاحظه" و وارد دانستن "کمبود" و در همان حال سکوت مجاز نیست. اختلاف واقعی و مادی میشود و ابعاد واقعی شکافها در همان ابعاد اجتماعی خود را نشان میدهند. از نمونه‌های جهانی اگر صرفنظر کنیم گردش حزب رنجبران، اتحادیه کمونیست‌ها و رزمندگان نمونه‌های تجربه شده خود ما است.

رویدادهای اخیر جهان و خاورمیانه نیز یکی از این "تند پیچها" است که ارابه کمونیسم ملی را واژگون ساخت.

حقیقت این است که امسال دنیا شاهد یکی از تحولات بزرگ خود بود. لشکر کشی آمریکا به خاورمیانه و پیروزی آن نه تنها تناسب قوا میان آمریکا و اروپا را برهم زد، بلکه با تشبیت موقعیت آمریکا در راس سرمایه جهانی بعنوان ژاندارم خود گمارده آن و بخاک‌سپاری "سندروم ویتنام"، تناسب قوا میان هرگونه ترقی خواهی اجتماعی و مهمتر از همه میان هر حرکت سیاسی کارگران با سرمایه را بکلی تغییر داد. انسان اگر مصائب ملتش چشمش را نبسته باشد و مصائب امروز و فردای انسانهای دیگر را ببیند بسادگی متوجه خواهد شد که هر حرکت سیاسی کارگران که منافع سرمایه‌داری را بخطر اندازد، هر انقلاب احتمالی کارگران امروز بسادگی با قطعنامه‌های سازمان ملل، محاصره اقتصادی و لشکر کشی آمریکا مواجه خواهد شد. این امر را ما از همان ابتدا به روشنی دیدیم و توضیح دادیم و گفتیم که بحران خلیج موضوعی دربار و یا مربوط به عراق نیست. آنچه که در خاورمیانه جریان دارد، به ماهیت رژیم عراق، جنایاتش، اشغال کویت و... مربوط نیستند و تنها امروز برای کسب حقانیت برای سیاست آمریکا مطرح میشوند. هرگونه وارد شدن در این عرصه، صرفنظر از اینکه کسی نفس اشغال کویت را محکوم بداند یا نه، که ما نمیدانستیم، وارد شونده را بعلاوه وارد جدالی میکرد که مستقل از اراده او در جریان بود و موقعیت وی را در این جدال حداکثر به اختلاف با آمریکا و متحدینش بر درجه مجازات عراق تنزل میدهد. کسی که امروز وارد بحث محکومیت عراق میشود، کسی که ماهیت رژیم عراق را امروز تازه دوباره کشف میکند نمیتواند مجازات عراق را محکوم کند. نمیتواند دخالت و فشار بر عراق را محکوم کند و تنها حداکثر میتواند "ملاحظاتی" را در نحوه رفتار با عراق وارد نماید. سرنوشت جنبش ضد جنگ و ناکامی آن در بسیج نیرو و کسب حقانیت علیه سیاست آمریکا به اندازه کافی گویای سرنوشت این برخورد به مساله هست.

اگر اومانیزم غیر سیاسی متوجه جدالی که در این میان در جریان است نبود و با پیش کشیدن محکومیت عراق در واقع وارد میدان انتقاد لیبرالی به "نظم نوین جهانی" میشد، ناسیونالیسم کرد از طرف دیگر کاملاً سیاسی و با دانستن ابعاد مساله بسود یک طرف وارد این ماجرا گشت. این ناسیونالیسم، در شکل رادیکال‌ش، با حرکت از پایه و مبنای وجودی ضد رژیم‌اش، در اینجا رژیم عراق، آگاهانه وارد این جدال شد. جدال میان مردم کرد، کارگر و بورژوا، و دولت عراق اول و آخر کل آنچه‌ای است که مبنای واقعی تعیین سیاست میشود.

"کمبودی" که رفیق عبدالله در مواضع د.س. میبیند که "به رژیم عراق هم باید برخورد شود"، چیزی جز این ذهنیت را نشان نمیدهد. ذهنیتی که اتفاقاً رویدادهای بعدی و مواضع ناسیونالیستها و رفیق عبدالله نشان داد که از کجا مایه میگیرد.

ناسیونالیسم در کردستان در این رویدادها روی کینه ملی سرمایه‌گذاری کرد. ناسیونالیستهای کرد در "فاز اول" از همان ابتدا به این رویداد بعنوان جریانی که تناسب قوای آنها با دولت مرکزی را میتواند بهبود بخشد و مبنای واقعی‌تری برای شریک شدنشان در قدرت سیاسی را فراهم کند، در طرف آمریکا قرار گرفتند و تلاش کردند همین افق را به مردم بدهند و دادند. تا اینجایش را رفیق عبدالله هم مجبور است بپذیرد و در این رابطه بدون اینکه ذره‌ای اجازه دهد که نوک تیز حمله متوجه آنان شود سرزنششان کند. اما کمونیسم ملی و به طبع آن رفیق عبدالله ناسیونالیسم را همچون یک افق و آرمان نمیفهمد و همانطور که گفتم وقتی در باره ناسیونالیسم صحبت میکنند منظورش احزاب ناسیونالیست هستند آنهم با هزار اما و اگر. این کمونیسم تشخیص نمیدهد که ناسیونالیسم در این دوره به مردم کردستان آموخت که از آنچه در عراق میگذرد خوشحال باشند. ناسیونالیستها به کمک تبلیغات عظیم جهانی برای کشیدن جنگ به داخل عراق و میان خود عراقی‌ها را قورت بدهند. مردم را نه به نیروی خود بلکه به این اصل که آمریکا کار صدام را تمام کرده و یا خواهد کرد متقاعد گردانند. افق قیام علیه صدام بکمک آمریکا و برای روی کار آوردن جبهه ناسیونالیستها را به مردم بدهند. این گویا قرار بود کار ظلم و بیداد و تعدی و محنت مردم کردستان را خاتمه بخشد. ناسیونالیسم، کارگر و زحمتکش کرد در عراق را به سربازان بیجیره و مواجب خود برای شریک شدن در قدرت تبدیل کرد. کمونیستهای ملی با مجیز "انقلاب توده‌ها"، دارند مجیز این افق را میگویند.

رفیق عبدالله با همه "گفتم‌ها" و "نوشت‌ها" تا آنجا که به دوره قبل از انقلاب اصیل توده‌ای ش برمیگردد، "اختلافش" را با ما در "کمبودی" میبیند که به عراق هم میبایست بدی میگفتیم. میبایست "بدون اینکه ذره‌ای (!) نوک تیز حمله را از روی آمریکا برداریم، رژیم عراق را هم مورد انتقاد (!؟) قرار دهیم" و ظاهراً این "انتقاد" در متن "نوک تیز حمله روی آمریکا" ذهن کمونیست و کارگر عراقی را روشن میساخت و نمیگذاشت "در عین مخالفت با آمریکا از رژیم عراق پشتیبانی کند" و یا "در مورد آن سکوت کند و دنباله رو آن شود"! مضمون واقعی این بند بازی سیاسی اندر باب نوک تیز حمله اما چیزی نیست مگر برگرداندن روی کارگر و زحمتکش کرد از آنچه که می‌بایست متوجه‌اش باشد. اگر ناروشتی‌ای در فهم درست این موضع وجود داشته باشد، "فاز دوم" آنرا روشنتر میکند. موضع "فاز اولی" رفیق عبدالله در قبال ناسیونالیسم کرد و آمریکا در پرتو "فاز دوم" روشنتر میشود.

۳_ کمونیسم ملی و رویدادهای کردستان

رفیق عبدالله بسیار مایل است که تا آنجا که سیاسی حرف میزند و عنصر توطئه را وارد میدان نکرده اینگونه بنمایاند که اختلاف، یک اختلاف تاکتیکی است بر سر تحلیل از یک جنبش و تاکتیک کمونیستها در قبال آن. بنابراین باید به این عرصه تاکتیکی هم دندان زد و دید که چگونه رفیق عبدالله در چهارچوب "کمونیسمش" برای کمونیستها تاکتیک تعیین میکند. در این رابطه هم ناچارم بدوا مقدماتی را تکرار کنم.

شیفت اجتماعی کمونیسم جایگاه کمونیستها را بعنوان یک نیروی سیاسی تغییر میدهد. کمونیستها از فعالین یک جنبش معین، جنبش کارگری، به فعالینی برفراز سر جنبشها تبدیل میشوند. تغییر مکان اجتماعی کمونیستها طبعاً معنی تاکتیک را هم تغییر میدهد. تاکتیک برای کمونیستها در یک حرکت اجتماعی عبارت

از تاکتیک برای جنبش کارگری است. کارگر و جنبش کارگری شخص ثالثی در این ماجرا نیستند. اما در کمونیسم ملی شده، تاکتیک برای کمونیستها بیان سیاست عملی در قبال همه از جمله طبقه کارگر است. طبقه کارگر بعنوان یک موجودیت جدا از کمونیستها مثل دهقانان یا کسبه و دانش آموزان معنی میشود، هرچند بخش تا به آخر انقلابی. بنابراین تاکتیک کمونیستی معنی تعیین سیاست در قبال کارگران و سایر نیروها و طبقات اجتماعی را میابد. وقتی رفیق عبدالله در رابطه با "مولفه‌های کلاسیک و اصولی برخورد به جنبش توده‌ای" میگوید "عنصر سوسیالیستی و کارگری را در این جنبش توده‌ای باید تقویت کرد، به متمایز شدن، استقلال و رشد آن کمک نمود، و نیز از حرکات و شعارها و پلاتفرم‌های رادیکال و دمکراتیک در این جنبش پشتیبانی نمود"، دارد دقیقا همین "کمونیسم" شخص ثالث نسبت به کارگر را بیان میکند.

تاکتیک در این چهارچوب بحثی است در باب "سرنگونی" و بقدرت رساندن خود. تاکتیک از تاکتیک مبارزه کارگران به نوسان در جدول تناوبی تشخیص "نوک تیز حمله‌ها" و از یک طرف و سازشها از طرف دیگر تبدیل میشود. مانورهای دیپلماتیک جای تاکتیک مبارزه کارگران را میگیرد. خواننده لابد با نمونه‌های تاکتیک مائوئیستها و احزاب پرو روس در گذشته آشنائی دارد و محتاج ردیف کردن جدول تضادهای عمده و وجه عمده تضادها و غیره نیست. اما آنچه در این میان به کارگر میرسد پاشیده شدن خاک در چشمش و تبدیلهش به سربازان گمنام پروسه سهیم شدن ناسیونالیستها در قدرت است. مواضع و تاکتیک‌های پیشنهادی رفیق عبدالله هم در همین چهارچوب میگنجد، آنچه در کردستان عراق اتفاق افتاد همین بود و آنچه رفیق عبدالله امروز تئوریزه میکند همین است.

با شروع فاز دوم آمریکا از صحنه حذف میشود تا بعدا بعلت غیبت خود مورد انتقاد قرار گیرد و کارگر و کمونیستی که رفیق عبدالله "توی عراق می بیند" ناگهان وی در موقعیت تغییر نوک تیز حمله میابد و این بار "به نیروهای اپوزیسیون کرد، تا جایی که در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته‌اند، باید ملایم‌تر برخورد کرد و نوک تیزحمله را نه روی آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد."

رژیم عراق در جنگ شکست خورد، کارگر و کمونیست عراقی در غیاب موضعگیری درست در "فاز اول" تمایز منافع خویش با ناسیونالیستها را نفهمید و اسیر افق ناسیونالیستی گردید. بعد از تضعیف دولت مرکزی دیگر کارگر بار آمده با افق "فاز اول" ناسیونالیستها نمیتوانست متوجه شود که شرایط برای تقویت موضع کارگران، متشکل شدن، دادن تصویر روشن از آنچه کارگران میخواهند، تحکیم موقعیت خود، مسلح شدن و... آماده شده، متوجه نبود که حاکمان آینده کردستان اگر کارگران نباشند وضعیت شان اگر بدتر نگردد بهبودی هم حاصل نخواهد کرد. کارگران و کمونیستهای کردستان برعکس رفیق عبدالله حاکمان آینده کردستان را یا نمیشناختند و یا آنها را از خود میدانستند و بهرحال بهتر از رژیم عراق. کارگران کردستان میدانستند که باید هنگامی قیام کنند که به نیروی خود بتوانند در مقابل تعرض متقابل عراق مقاومت کنند. شاید میدانستند اما به "چراغ قرمز" موعود آمریکا دل خوش کردند. کارگران و کمونیستها میدانستند که قبل از درست کردن "کمیته‌های قیام" باید بفکر شوراهایشان باشند. اما رفیق عبدالله همه اینها را قاعدتا با توجه به فعالیتش در حزب کمونیست ایران میدانست و نوشته‌هایش شهادت میدهند که میدانست.

قیام، یا اگر رفیق عبدالله نرنجد عصیان، علیه دولت و در خدمت سر کار آوردن ناسیونالیستها صورت گرفت. و همانگونه که گفتم کارگران به پیشمرگان ثبت نام نشده احزاب ناسیونالیست تبدیل گردیدند. قیام کاری را کرد که دیر یازود خود پیشمرگان از کوه پائین میامدند و میکردند.

قیام مردم کردستان نتیجه ضعف کمونیستها و غالب شدن افق ناسیونالیستی بر اذهان کارگران و زحمتکشان کرد بود. کارگر و زحمتکش کرد بازیچه ناسیونالیستها قرار گرفتند. هلهله رفیق عبدالله بر این قیام چیزی جز

تلاش برای سرپوش نهادن بر این افق و نگاه داشتن کارگر کرد عراقی در خدمت ناسیونالیسم نیست.

روزگاری بود که کمونیستها از مارس ۱۹۱۷ تا اکتبر همان سال در روسیه کارگران را از قیام برحذر میداشتند. اعلام میکردند که از قیام کارگران، چه رسد به قیام "اصیل توده‌ها"، حمایت نخواهند کرد زیرا این امر کارگران را به پیاده‌ای در جدال بخشهای مختلف بورژوازی تبدیل خواهد کرد. زیرا که کارگران در تناسب فعلی قوا قادر به نگاهداری قدرت نخواهند بود. امروز هشتاد و چند سال بعد از این ماجرا عدم حمایت ما از قیامی که آشکارا بورژوازی کردستان را به قدرت نزدیک کرد، را تخطئه حق کارگران به مبارزه مینامند. این جز در پرتو جایگزین شدن ملت و نماینده آن، بورژوازی، بجای طبقه کارگر و انقلاب کارگری ممکن نبود.

رفیق عبدالله وقتی میگوید که ما انقلاب مردم کردستان را تخطئه میکنیم منظورش این است که افق حاکم بر این انقلاب را نمیپذیریم. انقلاب در "کمونیسم" رفیق عبدالله نام رمز ناسیونالیسم است.

کارگر سلیمانیه‌ای حق دارد به رفیق عبدالله بگوید که "خاصیت اینکه ما را برای تصرف شهر و بعد تقدیم آن به جبهه به میدان آوردید چه بود؟ ما نمیدانستیم که اول باید شوراهایمان را درست کنیم بعد "دسته‌های قیام" را، ما حواسمان به آنکه قدرت را میگیرد نبود، ما باور کردیم که کار صدام تمام است و آمریکا "چراغ سبز" به صدام نخواهد داد، شما که برعکس ما و رهبران مان میدانستید آنها از ما قویترند و بشهادت نوشته هایتان و گفته هایتان پیشاپیش حاکمان آینده کردستان را میشناختید. اگر قرار بود شوراهایمان را، آنهم برای چند روزی، درست کنیم، این کار را در مقابل صدام ضعیف هم میشد انجام داد. لطفا اینقدر مجیز تبدیل ما به پیشمرگان بی جیره و مواجب جبهه را نگوئید، لابد موقعیت شما در نزد "دوستان حال و آینده" تان بهبود میابد. اما اینها برای ما جز ادامه همان محنت و مصیبت چیز دیگری را به ارمغان نیاورده‌اند و نخواهند آورد."

اما از قیام گذشته، بیشتر اشاره کردم که موضع "فاز دومی" رفیق عبدالله در قبال نقش آمریکا و ناسیونالیسم کرد، کل افق کمونیسم ملی را زیر نورافکن قرار میدهد.

رفیق عبدالله ظاهرا بسیار پیش از دفتر سیاسی سیاست نظم نوین جهانی را فهمیده و درباره آن برای رفقای داخل نوار پر کرده. اما موضع واقعی او در پرتو "فاز دوم" دیگر قابل پنهان شدن در پشت کلی‌گوئیهای ضد آمریکائی "فاز اولی" نیست.

انتقاد ناسیونالیستهای کرد به آمریکا در رویدادهای اخیر کردستان روشن است. این ناسیونالیسم خواهان ادامه عملیات طوفان صحرا تا سرنگونی رژیم عراق بوده و هست. انتقاد آنان به خیانت آمریکا و عدم حمایتش از مبارزه آنان علیه رژیم عراق است. اما رفیق عبدالله از اینکه منصور حکمت میگوید او نیز در مواضعش درست همین دیدگاه را منعکس مینماید برآشفته میشود و سعی میکند با ردیف کردن "گفته‌ام"ها و "نوشته‌ام"هایش انتقاد را رد کند. اما انتقاد فاز دومی به آمریکا چیزی جز انتقاد از موضع ناسیونالیستها نمیتواند باشد.

رفیق عبدالله در توضیح به نقش آمریکا در این ماجرا را در قطعنامه دوم خود مینویسد: "سیاست آمریکا در قبال خیزش توده‌ای در کردستان، آشکارا حمایت از رژیم عراق در مقابل قیام مردم بود." و سپس در توضیح اینکه این سیاست چگونه عملی میشود و در چه اشکال مشخصی بروز پیدا میکند توضیحاتش را چنین خلاصه میکند: "آمریکا در عین تضاد و خصومتی که با رژیم عراق داشت، بمحض دیدن آثار یک قیام و خیزش توده‌ای بنحو محسوسی فشار را برای دوره‌ی معینی از روی حکومت عراق برداشت و حتی برای

سرکوب آن به دولت عراق چراغ سبز داد و با اعلام اینکه حکومت مرکزی را به "آشوب و آشوبی" ترجیح میدهد وی را تشویق کرد و از لحاظ فنی هم این کار را با رفع محدودیتهایی که بر نقل و انتقال نیرو و پرواز هواپیماها (البته هواپیما در فاصله نوشته قبلی و کنونی رفیق عبدالله به ماجرا اضافه شده) و هلیکوپترهای عراقی گذاشته بود تسهیل نمود.

سوالی که در اینجا مطرح است این است که انتقاد رفیق عبدالله دقیقا به کجای نقش آمریکا در این ماجرا است؟ آمریکا اگر چکار نمیکرد میتوانست رفیق عبدالله را قانع کند که نقشی در سرکوب مردم کردستان نداشته است؟ رفیق عبدالله میگوید آمریکا به عراق چراغ سبز داد. چراغ قرمز یا زرد از نظر رفیق عبدالله کدام بود؟ نوشته های ایشان پاسخ این سوالات را در خود دارد. نقش آمریکا از نظر ایشان این بوده که اولاً فشار را از روی عراق کم کرد. چگونه؟ با اعلام اینکه حکومت عراق را به آشوب و آشوبی ترجیح میدهد و ثانیاً از لحاظ فنی اجازه داد عراق به نقل و انتقال نیرو پردازد و هلیکوپترهایش را به پرواز در آورد.

معنی این حرف این است که "چراغ قرمز" آمریکا در این ماجرا و سیاستی که میتوانست او را از شریک جرم بودن در این سرکوب در آورد این بود که اولاً آمریکا اعلام میکرد که قیام مردم کردستان را بر حکومت عراق ترجیح میدهد. ثانیاً اجازه نقل و انتقال و پرواز هلیکوپتر را به رژیم عراق نمیداد! این از نظر سیستم نظری رفیق عبدالله میتوانست موضع "بیطرف" آمریکا باشد! رفیق عبدالله ما و منصور حکمت را به تجاهل متهم میکند اگر واقعا خود امروز تجاهل نکنند، آیا این چیزی جز توقع حمایت آمریکا از قیام مردم کردستان است؟ رفیق عبدالله چراغ قرمز آمریکا به رژیم عراق را جز ادامه "عملیات طوفان" صحرا میداند؟ فاز اول تمام شده اما رفیق عبدالله خواهان ادامه همان نقش فاز اولی از آمریکا است. ادامه ممنوعیت پرواز هلیکوپترها و نقل و انتقال نیرو اجراء "عملیات طوفان" صحرا بودند. فاز دوم ادامه "عملیات طوفان" صحرا را هم در متن جدیدی قرار میدهد. این جز انتقاد به خیانت آمریکا نیست.

اینها گویا "کمبدهای" موضع دفتر سیاسی نسبت به موضع رفیق عبدالله است!

اما پرسشهای دیگری در همین رابطه مطرح شده و میشود که رفیق عبدالله نمیتواند با زدن مارک "پرت" و "نامربوط" گریبان خود را از دست آنها برهاند و هنوز بر عهده اوست که به اینها جواب بدهد. نظر شما در باره "پناهگاه امن" آنطور که از اول قرار بود برای کردها درست کنند و شما در نوشته کارگر امروزتان به آن اشاره کرده‌اید چیست؟ آیا این برایتان قابل قبول تر بود؟ آیا این چراغ زرد میشد قلمداد شود؟ آیا ایجاد "بهرحال نوعی از حاکمیت" برای "کردها" توسط آمریکا و موفقیتهایش را تأیید میکنید؟ امروز با تمام شدن فاز دوم و شروع فاز سوم و چهارم این ماجرا نظرتان در مورد "جنبش ملی" کردستان عراق چیست؟ آیا از خلع سلاح عراق توسط آمریکا حمایت میکنید؟ آیا این را مفید بحال حال و آینده جنبش کردستان آنطور که شما میفهمید میدانید؟ آیا اعلام حکومت نظامی مشترک نیروهای جبهه و دولت عراق علیه مردم را در زمره ناپیگیری ناسیونالیستها در رسیدن به حق ملی و عدم اتکا به مردم میدانید؟ و آیا....

پاسخ ناسیونالیستهای پیگیر به همه این سوالات روشن است. رفیق عبدالله هر پاسخی به اینها بدهد نمیتواند خود را از چنگال تحلیل‌های فزاینده شده نجات دهد و در همان چهارچوب باقی خواهد ماند البته با تناقضات "رادیکال" خودش.

امروز هر کارگر کرد عراقی و هر کمونیست فعال که به عقب برمیگردد و فاکتورهای فوق را میبیند. اما رسالت رفیق عبدالله و کمونیسم ملی ممانعت از این آموزش است. مجیز قیام را گفتن جز مجیز افق قیام نیست. اما کار به مجیز قیام گفتن خاتمه نمیابد. اگر میافت موضع رفیق عبدالله را میشد یک موضع

آنارشیستی قلمداد کرد. اما رفیق عبدالله کارگران و کمونیستهای کرد را از تاکتیک کمونیسم ملی اش و در واقع اصول دیپلماسی اش محروم نمیکند.

از نصایح نوک تیز حمله‌ای، "انتقاد" به عراق و ناسیونالیست‌ها که بگذریم رفیق عبدالله خود رئیس سیاست کمونیستی را چنین خلاصه میکند:

۱ - "هشیاری و مقابله با خطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی ج.ا. علیه نیروهای ما در مرز"

۲ - "آمادگی و مشارکت در کمکهای انسانی به مردم آنجا. خودداری از ابراز هر حرکتی که ... همسوئی با حکومت عراق را معنی بدهد."

۳ - "برقراری ارتباط کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی بویژه اتحادیه میهنی، نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و امکانات برای حال و آینده."

۴ - "بیرون آوردن رادیو از فضائی که بهررو مناسب با مراحل اولیه بحران ... بود و در چشم مردم ... عراق ممکن است به دفاع از رژیم عراق تعبیر شود."

۵ - "تلاش برای کسب ارتباطها و راههای ارتباطی جدید..."

۶ - "داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سروصدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در کردستان عراق."

...

اینها تنها رهنمود برای کومه‌له نیستند. مبنای اتخاذ اینها مبانی‌ای همگانی است. شاید شاخصترین این رهنمودهای کمونیستی رابطه با احزاب ناسیونالیست کردستان باشد.

رفیق عبدالله علت چنین درآغوش گرفتن جبهه اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق را چنین بر می‌شمارد: "اولا - برقراری روابط تفاهم آمیز و یا حداقل غیر تشنج آمیز با این نیروها"، "ثانیا - نمیتوان مخفی کرد که اتحادیه میهنی در صفوف خود دارای عناصر و کادرهایی است که مایل به داشتن روابط دوستانه با کومه‌له هستند" و "ثالثا - نیروهای اپوزیسیون تا جائیکه در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته اند، باید ملایم تر برخورد کرد و نوک تیز حمله را نه متوجه آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد."

اینها همانقدر برای کومه‌له موضوعیت دارند که برای کمونیستهای عراقی. روابط تفاهم آمیز و غیر متشنج به آنها هم کمک میکند، لابد در صفوف جبهه هم کسانی هستند که "دلشان نمیخواهد" کمونیست‌ها و شوراها را سرکوب کنند، و لابد کمونیستهای عراقی هم باید به نیروهای ناسیونالیست "ملایم تر" برخورد کنند و حواسشان باشد که ناغافل نوک تیز حمله‌شان متوجه این نیروها نشود.

شاید شوخی تاریخ باشد اما اگر بجای موقعیت جغرافیائی عراق، ایران را بنشانید و تقویم تاریخ را بسال ۵۷ برگردانید موضع "کمونیستی" امروز رفیق عبدالله چیزی جز موضع آنروز حزب رنجبران از کار در نیاید: "جنش اخیر در ایران اگر هم صرفا بخاطر بیرون کردن شاه باشد نباید بخاطر عملکرد جریانات بورژوا نفی شود بلکه در نفس خود قابل پشتیبانی است. اما معنی این موضع چیست؟ خود داری از ابراز هر حرکتی که همسوئی باحکومت شاه را معنی بدهد، برقراری ارتباط کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون ایرانی بویژه جریان خمینی. نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و امکانات برای حال و آینده. داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سرو صدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی و...".

آخر روابط مسالمت آمیز با دستگاه اسلامی برای رنجبران هم مطلوب بود، در این دستگاه طالقانی ها، گلزاده غفوری ها و... بودند که شاید علاقه ای به دشمنی با رنجبران نداشتند و...

گفتم تاکتیک و سیاست در دستگاه فکری رفیق عبدالله چیزی جز دیپلماسی خنثی کردن این و آن برای بهبود وضع خود، و نه طبقه کارگر، نیست. این با ارفاق میتواند "تاکتیک" نیروهای درون یک کمپ تلقی شود و ربطی به تاکتیک پرولتاریا ندارد.

ناسیونالیسم کرد، مبارزه کارگر و زحمتکش کردستان برای بهبود وضعیتش را به دنبالچه سیاست امپریالیستها تبدیل کرد، آنها را به قیامی کشاند که بدون "چراغ قرمز" آمریکا امید پیروزی در آن نبود، برای قیامی که او را به قدرت نزدیک کرد هلهله نمود، بر آوارگی مردم کردستان سرمایه گذاری کرد، مردم را خلع سلاح کرد، نفرت و کینه نژادی را آنقدر تعمیق کرد که نسلهای آینده قربانی آن خواهند شد، و... و رفیق عبدالله بجای اینکه اینها را به کارگران کرد بیاموزد اصول دیپلماسی کنار آمدن با ناسیونالیسم را ترویج میکند.

رفیق عبدالله مکررا در نوشته آخر خود مینویسد که گویا ما راهی پیش پای کمونیست عراقی نمیگذاریم. حقیقت این است که آنچه را رفیق عبدالله راه میداند ما هم راه میدانیم، راه ناسیونالیستی، اما راهی که ما پیش پا میگذاریم برای رفیق عبدالله راه نیست کلی گوئی و کنترا کنترا کردن است. برای تکرار هم که شده ناچارم بندهائی از این "کلی گوئی" و کنترا کنترا کردن را از قطعنامه دفتر سیاسی تکرار کنم. ما نوشتیم که:

"۱ - ...

۲ - مردم کردستان عراق قربانی مصالح و کشمکش گرایشات و جریانات مختلف بورژوازی، و بطور مشخص قربانی هژمونی طلبی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان و خاورمیانه و ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم کرد در منطقه هستند. سیاست کمونیستی ناظر بر افشای نقش ارتجاعی همه این جریانات و کل نظم ننگین بورژوازی درجهان است...

۳ - رژیم عراق و ارتش این کشور، بعنوان عامل اجرائی مستقیم این کشتار و آوارگی و بعنوان مرتکبین اعمال ضد انسانی علیه مردم شهرها و روستاهای عرب نشین و کردنشین، قویا محکوم اند.

۴ - سیاست قدرتهای امپریالیستی ... باید پیگیرانه افشا شود...

۵ - ناسیونالیسم کرد و جریانات اپوزیسیون بورژوازی کردستان عراق، نظیر اتحادیه میهنی و

حزب دمکرات کردستان عراق باید بعنوان نمونه‌های مجسم ضدیت ناسیونالیسم با منافع زحمتکشان، و حتی امر رفع ستم ملی، افشا شوند. عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله تبدیل توده‌های وسیع یک ملت محروم به زائده سیاست امپریالیستی، تأیید صریح تهاجم آمریکا به مردم محروم عراق از کرد و عرب، تعمیق شکافهای ملی میان زحمتکشان عرب و کرد، ائتلاف با ارتجاعی‌ترین نیروهای محلی نظیر بنیادگرایان شیعی در عراق، قیچی کردن روند اعتراض توده‌ای و مردمی به نفع بندوبست از بالا برای کسب قدرت، حکم ورشکستگی سیاسی این جریانات را صادر میکند. نه تنها آرمان کمونیسم، بلکه امر رفع ستم ملی نیز در کردستان بدون تسویه حساب سیاسی با این جریانات و شناسائی مکان تاریخی و واقعی آنها به توده‌های زحمتکش کرد قابل تحقق نیست. سمپاتی و حمایت کمونیستها از مردم زیر سرکوب کردستان بهیچوجه به معنای تأیید و حمایت از احزاب ناسیونالیست کرد، که خود سهم مهمی در سوق دادن مردم کردستان به این فاجعه داشته‌اند، نیست و هیچ نوع حمایت از این نیروها موجه نیست.

۶- ناسیونالیسم عرب نشان داد که چهارچوبی برای سهم خواهی بورژوازی عرب در ساختار سیاسی و اقتصادی قدرت در سرمایه‌داری جهانی و ضامن بی‌حقوقی و انقیاد مردم عرب به سفاک‌ترین رژیمهای دیکتاتوری است. شوینیسم عربی ظرفیت‌های ضد انسانی و ضد دمکراتیک خود را در سرکوب مردم کرد عراق به روشنی نشان داد. جدا کردن کارگر عرب از ناسیونالیسم یک وظیفه مقدم کمونیستها در عراق و کشورهای عربی است. ... " (تاکیدها از من است)

رفیق عبدالله رفیق با جسارتی است. اگر جسارت نداشت نمی‌نوشت که: "جریانی که از همان ابتدا کارگر و زحمتکش عراقی را از قلم انداخته بود، کمونیستی در آنجا نمی‌شناخت، جریانی که لام تا کام از قیام حرفی نمی‌زند، آنرا مورد تأیید و پشتیبانی قرار نمیدهد، در هیچ کجا اثری از تعیین وظایف نسبت به سوسیالیست عراقی و کرد و حمایت از آن نیست، جریانی که هیچ نوع وظیفه‌ای را در مقابل حزب کمونیست در قبال این وضعیت نمی‌گذارد و حزب را در مقابل این حرکت‌ها و تحولات بی‌وظیفه میکند، جریانی که این نادیده گرفتن مولفه توده‌ها، انقلاب و کمونیستها را تحت عنوان سه مولفه تئوریزه کرده و تا سطح یک اصل ارتقا میدهد، ... به اینگونه "استدلالتها" متوسل میشود، کار او را جز عوامفریبی چه نامی میتوان گذاشت؟"

رفیق عبدالله هم خواننده خود را کم سواد فرض کرده، هم بر احساسات ملی خواننده سرمایه‌گذاری میکند و هم حاکمان آینده کردستان به او قوت قلب داده‌اند که اینها را بنویسد. برآستی عوام فریب کیست؟

در ابتدای این نوشته اشاره کردم که نقد مکتبی به کمونیسم ملی درغیاب نقد جریان اجتماعی که نماینده آنست گویا نیست. جریانات اجتماعی که در متن شرایط اجتماعی داده شده قرار دارند میتوانند جایگاه این مکاتب را نشان دهند.

مبانی استدلالی و متدی که رفیق عبدالله در ارائه قسمت سیاسی بحثش دارد با تفاوت‌هایی اندک از جانب جریانات دیگری مانند MLP آمریکا مطرح شده است. البته به این موضع MLP را نمیتوان ناسیونالیستی کرد اطلاق کرد اما به موضع رفیق عبدالله چرا و این به محل تولد او و نقشش در جنبش محل تولدش مربوط است!

رفیق عبدالله در جایی منصور حکمت را متهم میکند که با دانستن محل تولد او حکم بر ناسیونالیست بودن وی داده است. اما این در واقع حمله معکوس است. اگر من که محل تولدم فاصله چندان زیادی از رفیق عبدالله ندارد آن جزوه را نوشته بودم رفیق عبدالله نمیتوانست این استدلال را بخورد کسی بدهد. و اصولاً خود، این "استدلال" را نالازم میافت. این استدلال وقتی معنی پیدا میکند که اتفاقاً کسی بخواهد انگشت روی محل تولد طرفش بگذارد، با برجسته کردن محل تولد او، برای خود مصونیت دیپلماتیک کسب کند، و با تحریک احساسات ملی و محلی انتقاد را بلوکه نماید. اما همانطور که گفتم من هم مثل منظور واقعی رفیق عبدالله معتقدم که محل تولد و از آن مهمتر تعلق به جریانی سیاسی فعال در یک جغرافیای معین (در اینجا کردستان) به موضوعگیری‌های سیاسی معنی دیگری میبخشد. یک یهودی اگر از یهودی‌ها تعریف کند صهیونیست نام میگیرد در حالیکه تمجید احتمالی یک مسلمان از یهودی‌ها احیاناً بدعت در اسلام ممکن است لقب بگیرد. همینطور تفاوت تمجید یک ایرانی از ایرانیان با عاشقان شاهنامه در آکادمی علوم شوروی، تئوریزه کردن انقلاب چین از جانب بتلهایم با مائو تسه دون و آوانس دادن به ناسیونالیسم کرد از جانب یک کرد و یک رهبر جنبش کردستان و تمجید از همین ناسیونالیسم از جانب جریانات اروپائی و آمریکائی معانی سیاسی مختلفی دارند. اگر نقد به امثال MLP بتواند تنها بر رویکرد آنان به مارکسیسم، سوسیالیسم و طبقه کارگر متمرکز شود، بسنده کردن به این جنبه از مسئله در برخورد به "ما هم محلی‌ها" نمیتواند حق مطلب را ادا کند. زیرا ما در متن خود کشمکشی قرار داریم که در جریان است و در خدمت بلاواسطه این یا آن جریان اجتماعی که اتفاقاً مورد مناقشه است ظاهر میشویم. و رفیق عبدالله در صف چهره آرایان ناسیونالیسم کرد وارد این میدان شده است.

رفیق عبدالله درست مینویسد که: "امروز در متن یک شرایط جهانی متفاوت، دیگر مرز بین محافظه کار و سنتی با رادیکال و ضد امپریالیست در ناسیونالیسم کرد از میان رفته و این سیکل بسته شده است." این حکم درست است، اما، وقتی که شرایط جهانی به جغرافیا و ملتی کوچک محدود شد قبل از هرکس خود رفیق عبدالله را قربانی کرد. این سرنوشت سیاسی غم انگیزی است. اما واقعیت دارد.

۴_ پاره‌ای نکات "حاشیه‌ای"

الف_ تئوری توطئه

در ابتدای این نوشته اشاره کردم که آنچه رفیق عبدالله را به کشف توطئه در انتقاد بخود، اخراج اعضا، تعیین تکلیف با ک.ر. کومه‌له سوق داده حکمتش را از ادامه منطقی بحث در نمیآورد. اکنون وقت آنست که چند کلمه‌ای هم در این باره گفته شود.

واقعیت این است که "کمونیسم" سنتی قادر به توضیح ابژکتیو کشمکشهای اجتماعی، جریانات سیاسی، اختلافات آنان، احزاب و غیره نیست زیرا به لحاظ اجتماعی خود را در تفکیک از جریانات اجتماعی دیگر نشناخته است. چیزی در ادامه تعمیق رادیکالیسم در همین سنت خلقی و مردمی است و در واقع عنصر رادیکال "انقلابات اصیل" است. این "کمونیسم" و بخصوص در شکل عقب مانده تر آن پوپولیسم تمایزات درون صف خلق برایش تمایزات راست و چپ یک جریان واحد اجتماعی است و اگر نتواند قالبی برای اختلافات سیاسی در سیستم فرقه‌ای خود بیابد ناچار عرصه‌ای جز کنکاش انگیزه‌ای و نتیجه‌ای جز انفعال و نفی‌گرایی و یا توطئه را کشف نمیکند. جدال استالین با مخالفانش در زمره توطئه‌های تاریخی ارزیابی میشود و بد خلقی و قلدر منشی استالین محمل توضیح تاریخ. بنابراین وقتی رفیق عبدالله میگوید حکمت این بحثها

توطئه علیه اوست به اعتقاد من باور واقعی خود را میگوید و به راستی در سیستم خود دلیل دیگری برای نقد بسیار تند منصور حکمت به نظراتش را نمیتواند بیابد. اما از باور به یک چیز تا طرح آن در یک نوشته از جانب رفیق عبدالله راه درازی است. اولاً رفیق عبدالله یک شخصیت سیاسی است و کاملاً این قابلیت را دارد و نشان داده است که حمله، بگمان وی شخصی، به خود را نادیده انگارد. بعلاوه پیشتر من معنی پراگماتیستی سیاست را از نظر رفیق تشریح کردم و گفتم که اتخاذ هر سیاستی و ابراز هر نظری باید مطلوبیت عملی داشته باشد، جا باز گذاشتن برای آینده، جلب دوستان و تقویت موقعیت به هر وسیله را در خود منعکس کند. بنابراین طرح این مسئله در نوشته ایشان نمیتواند از این حکمت جهانشمولی که تاکتیک در قبال جریانات مختلف، از ناسیونالیست کرد گرفته تا دولت عراق و آمریکا را توضیح میدهد تبعیت نکند.

رفیق عبدالله رفیقی اخلاقاً با پرنسیب است. در جلسه‌ای که از اعضای کمیته مرکزی در دسترس کومه‌له و نمایندگی کومه‌له در خارج کشور برای بحث پیرامون نوشته منصور حکمت تشکیل شده بود حاضر نمیشود در غیاب منصور حکمت به اظهار نظر پیرامون این جزوه بپردازد. اما اگر کسی نوار آن جلسه را گوش کرده باشد به سادگی متوجه میشود که نوشته رفیق عبدالله چیزی جز کنار هم چیدن تک تک اظهار نظرهای رفقای که در جلسه در مقابل نوشته منصور حکمت بحث کرده بودند با افزودن "تهدید به اخراج اعضا" از طومارهای مخالفین، که رفیق عبدالله تاکنون بعنوان یک عضو کمیته مرکزی درباره آنها سکوت کرده، نیست. به این وقتی قابلیت بسیار بالاتر رفیق عبدالله نسبت به رفقای شرکت کننده در جلسه در فرموله کردن نظراتش را اضافه میکنم، امری که همیشه رفیق عبدالله را از وام گرفتن فرمولبندی‌های این رده از رفقا بی‌نیاز داشته، چیزی باقی نماند جز اینکه نتیجه بگیرم که رفیق عبدالله خواسته است در جدال کنونی برای رودرروئی محتمل آتی، نمایندگی حداکثر تعداد ممکن را داشته باشد. انکشاف تئوری "توطئه علیه من" به "تهدید اعضا" و بعد "ضرورت تعیین تکلیف با ک.ر. کومه‌له"، ابراز خوشوقتی از پیش نرفتن مصوبات و سیاستهای تشکیلاتی بقول ظریفی سوتی برای صدا زدن بچه‌های محل و قرار گرفتن در راس آنها و دادن اعتماد بنفس بخود است.

اما نه توطئه‌ای در کار است و نه ضرورتی برای خبر کردن "دوستان حال و آینده". اختلافات درون حزب کمونیست پیش از این به اندازه کافی حاد بود. اگر "کلنجار" چند ساله کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت برای به حرف آوردن مخالفین، نه برای تحقق تلقی صد گل بشکفدانه رفیق عبدالله از تشویق به بحث، بلکه دقیقاً برای جدا شدنی که بارها از ضرورتش در اسناد مختلف علناً صحبت کرده ایم، مثمر ثمر نبود، لااقل گذاشتن پا روی دم ناسیونالیسم وقتی که مساله ناسیون عروج کرده باشد، گویا جوابگو است. گمان میکنم ایرج آذرین در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب گفت که اگر "ربط" در کنترل پیشمرگان بود با ما و این بحثها طور دیگری رفتار میشد. امروز رویای سلیمانیه تحت کنترل پیشمرگ همان کار را کرد.

اما این امر بار دیگر این سوال واقعی را مطرح میکند که باهم ماندن و سیری همچون مباحثات قبلی در تشکیلات کردستان را طی کردن و همچون پلنوم ۱۶ با این جریان روبرو شدن و شاید با ک.ر. کومه‌له دوباره تکلیف روشن کردن و دوباره بعد از چندی این سیر را شروع کردن ائتلاف عمر، اذیت کردن اکثریت اعضا و کادرهای حزب کمونیست نیست؟ به نظر میرسد برای کسانی که میگویند باید در مقابل بورژوازی حرف زد، نظم موجود را نقد کرد، کمونیسم کارگری را شکل داد و ادعا میکنند که قادر به انجام این کار هستند طی کردن جریان تناوبی فوق اصلاً قابل قبول نباشد. بی تردید امروز بیش از همیشه ضرورت جدائی و یک بنی کردن حزب معنی فوری و بلافاصله دارد. اما رفیق عبدالله با توجه عضویتش در فراکسیون کمونیسم کارگری اگر کمی عمیق تر به سیاستهای علناً اعلام شده ما در رابطه با حزب برخورد میکرد متوجه میشد که هر چند جدائی قطعی است، اما این با سناریوی وی از مبارزه سیاسی و جدائی تشکیلاتی تفاوت اساسی خواهد داشت. و در آینده محتاج کشف انگیزه‌های ناسالم دیگر ما برای توضیح عدم تحقق آنچه فکر میکرد و تحقق آنچه فکر نمیکرد نمیشد.

ب - شوراها

رفیق عبدالله زیاد درباره شوراها صحبت میکند. اما در همان حال خاطر نشان میکند که "حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمیشد این اشکال سازمان یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان پیاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرایط زندگیشان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود."

من هم کاملاً با او موافقم که بحث او مستقل از صحبتش در باره شوراها کاملاً برپای خود ایستاده و دیدگاهی را نمایندگی میکند. به همین دلیل هم احتیاجی به کشیدن پای شوراها به این ماجرا نداشتم. اما در اینجا شاید بیفایده نباشد که چند کلمه‌ای هم درباره شوراها گفته باشم.

شکل‌گیری شوراها شاید برای رفیق عبدالله سورپریزی بوده باشد. اما برای جریانی که تمام کلنجار چند ساله خود را بر این گذاشته که کمونیسم رفیق عبدالله‌ها را متوجه کند که واقعیات جامعه کردستان تغییر کرده، شهرها مرکز هر فعل و انفعال سیاسی خواهند بود، هر تحرک اجتماعی در این جامعه بیگمان طبقه کارگر را به میدان خواهد کشید، کومه‌له اردوگاهش نیست، کومه‌له در شهر است، در ارتباط با آینده هر تحولی در جامعه کردستان عراق با یکی از اعضای ک.ر. و مسئول صدای انقلاب که عازم داخل بودند با صراحت صحبت کرد و نسبت به تلقی سنتی از پیشمرگ و ناسیونالیست‌ها دربرخورد به این جریان‌ها هشدار داد و... و بخاطر این حرفها در دور قبل متهم به "نفی کومه‌له" گردید و... همه اینها روند طبیعی اوضاع بود.

رفیق عبدالله که در دور پیش مباحثات کردستان در سنگر این جریان ایستاد علی القاعده میبایست اینها را میدانست. اما تجربه عکس این را نشان میدهد. جریان ما امروز بجای تشویق روشن بینی سیاسی و اجتماعی‌اش، شوراها را بعنوان حکم محکومیتش دریافت میکند!

اجازه بدهید این شوراها رهنمودشان را از کسی بگیرند که بحث شورا را مطرح کرد، تئوری آنرا پرداخته نمود و فعالین این شوراها و رفقاییشان بخاطر توزیع نوشته‌هایش در عراق پای چوبه دار و حوض اسید رفتند.

شوراها با وجود اینکه بشهادت اسنادی که منتشر شده پدیده‌ای حاشیه‌ای در کل تحولات کردستان بودند و ضعفشان همین که نتوانستند در مورد آن کاری انجام دهند، چیزی متعلق به جنبش و جریان ما است. شوراها هیچ دخلی به ملت کرد و انقلابات اصیل توده‌ای ندارد. وجود کارگر و تحرک اجتماعی آن نه تنها ضرورت حمایت از ناسیونالیسم و قیام هدایت شده توسط آنرا "ده چندان" نمیکند، بلکه ضرورت محکومیت ناسیونالیسم و افقی که به کارگران دادند را یک میلیون برابر میکند.

بگذار بار دیگر بگوئیم که هر تحرک اجتماعی مستقل از اینکه افق آن چه باشد، کارگر را به میدان میآورد، همانطور که در روسیه، لیتوانی، ایران و... کرده و خواهد کرد. اما آنکس که به میدان آمدن کارگر را وسیله توجیه افق آن تحرک کند، چیزی جز کسب حقانیت برای آن افق انجام نمیدهد. کاری که رفیق عبدالله مستقل از بحث شوراها انجام میدهد.

ج - خاتمه

رفیق عبدالله میتوانست به صف کمونیسم کارگری بپیوندد اگر دندان رهبری ملت را میکشید و هر دو پایش را از جنبش ملی میکند. اما نوشته آخر رفیق عبدالله نشان میدهد که تصمیم خود را گرفته آغوش ولرم ملتی که وی از رهبران آنست را به خطر قدم گذاشتن در راه تفکیک واقعی این ملت و بر عهده گرفتن نقش درحرکت یکی از اجزاء این جامعه، طبقه کارگر، در شرایطی که همه جهان پیروزی ادعائی سرمایه داری را بر آن جشن میگیرند و مارکسیسم را برای هزار و یکمین بار دفن میکنند، ترجیح داده است. ترجیح داده است که "توافقات" خود با بحثهای کمونیسم کارگری را برای همیشه، شاید، دفن کند. مشکل ما همیشه اما همین "توافقات" بوده که امروز عمق خود را نشان میدهند. این را باید شکستی دیگر برای طبقه کارگر در حزب کمونیست ایران بحساب آورد یا یک پیروزی؟ شاید هر دو.

۱۸ اوت ۱۹۹۱